

## اداب و شرایط مزاح

بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين  
شراب تلخ بیاور که وقت شیدایی ست \*\*\* که آنچه در سر من نیست، بیم رسوایی ست  
چه غم که خلق به حسن تو عیب می‌گیرند \*\*\* همیشه زخم زبان خون بهای زیبایی ست  
اگر خیال تماشااست در سرت بشتاب \*\*\* که آبشارم و افتادتم تماشایی ست  
شبهت تو و من هرچه بود ثابت کرد \*\*\* که فصل مشترک عشق و عقل تنهایی ست  
کنون اگرچه کویرم، هنوز در سر من \*\*\* صدای پر زدن مرغ‌های دریایی ست  
شریعتی: سلام می‌کنم به همه شما، خانم‌ها و آقایان، بیننده‌ها و شنونده‌های خوبان که  
از رادیو قرآن صدای ما را می‌شنوید. آرزو می‌کنم در هر کجا که هستید خداوند متعال پشت  
و پناه شما باشد. حاج آقای فرحزاد سلام علیکم خیلی خوش آمدید.  
حاج آقا فرحزاد: عرض سلام دارم خدمت جنابعالی و بینندگان و شنوندگان عزیز. اول  
شهریور روز پزشک است. این روز را به همه پزشکان عزیز تبریک می‌گویم. آیات و روایاتی  
را داریم که اگر کسی را احیا کنند، مثل این است که همه انسان‌ها را احیا کردند و این  
واقعاً عمل ارزشمندی است. آرزوی موفقیت برای همه عزیزان داریم.  
شریعتی: در ذیل بحث وصایای پیامبر اسلام به امام علی(ع) نکات خوبی را می‌شنویم که  
انگار برای همین امروز ما است. در جلسات گذشته بحث مزاح را شنیدیم، امروز قرار است،  
حاج آقای فرحزاد از حدود مزاح برای ما بگویند. از بایدها و نبایدهای آن برای ما بگویند.  
حاج آقای فرحزاد: تقریباً دو جلسه قبل درباره اهمیت مزاح که روح و جان انسان احتیاج  
به مزاح دارد، «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِيهِ دُعَاةٌ» (کافی/ج2/ص663) مؤمن خوش مشرب است.  
اهل مزاح و مطایبه است. پیغمبر و اولیای خدا هم همینطور بودند. در روایت داریم  
شخصی به نام نُعیمان از یاران پیغمبر خدا بود. بسیار خوش مشرب و اهل مزاح و مطایبه  
بود و در جنگ بدر هم همراه پیغمبر شرکت کرد. پیغمبر در مورد ایشان فرمودند: وقتی  
وارد بهشت هم می‌شود با لب خندان وارد می‌شود. گاهی شیرین‌کاری‌هایی می‌کرد.  
می‌دانست پیغمبر خیلی عسل دوست دارد. گاهی به بعضی از فروشنده‌های عسل  
می‌گفت: این خانه عسل لازم دارند. عسل را می‌آوردند و در خانه می‌دادند. ظاهرش این بود  
که هدیه است. ما که نخواستیم کسی برای ما عسل بیاورد. بعد این اعرابی در خانه  
می‌نشست منتظر پولش بود. بعد می‌دید خبری نشد. در می‌زد پول عسل چه شد؟ حضرت  
فکر می‌کردند هدیه بوده است. بعد متوجه می‌شدند که کار نُعیمان انصاری است. امام  
رضا(ع) فرمودند: پیغمبر بارها فرمودند که کاش گاهی می‌آمد این شوخی‌ها را می‌کرد حال ما  
خوب می‌شد.

در روایت داریم با امیرالمؤمنین خرما میل می‌کردند. خرما در آن زمان مثل برنج و نان جنبه  
غذایی داشت. یک بشقاب خرما میل می‌کردند. پیغمبر ما خواستند با حضرت امیر شوخی  
کنند، آهسته آهسته‌ها را جلوی حضرت علی می‌گذاشتند به طوری که متوجه نشود. بعد که  
خرما تمام شد دیدند تمام هسته‌ها جلوی حضرت علی است. فرمودند: یا علی، شما  
زیاده‌روی می‌کنی و زیاد می‌خوری. عرض کردند: چطور؟ گفتند: همه هسته‌ها در بشقاب

شماست. حضرت علی دیدند همه هسته‌ها جلوی خودشان است. فرمود: شما پرخوری کردی. پیامبر فرمود: چرا؟ حضرت فرمود: بخاطر اینکه من هسته‌هایش را درآوردم. معلوم می‌شود شما با هسته خوردی که یک هسته هم مقابل شما نیست.

شوخی‌ها و لطایفی که نه اهانت بود، نه گناه و معصیت بود. یک خانمی سؤالی داشت، یا از شوهرش شکایت داشت. نزد حضرت آمد. فرمودند: شوهر تو همان کسی نیست که چشمش سفید است؟ گفت: نه، چشمان شوهر من سالم است. به خانه آمد و به شوهرش ماجرا را گفت. شوهرش گفت: در همه چشم‌ها هم سیاهی هست و هم سفیدی است. یا اینکه به پیرزن‌ها می‌فرمودند: پیرزن‌ها بهشت نمی‌روند. پیرزن جا می‌خورد. می‌گفتند: بهشت جوان می‌شوند و بعد بهشت می‌روند. شوخی‌هایی که در آن گناه و معصیت نیست. بخاطر اینکه دل‌ها را شاد کنند و بتوانند با مردم گرم بگیرند و انس بگیرند و باب گفتگو با افراد را باز کنند.

مرحوم آیت الله بهاء‌الدینی (ره) بارها می‌فرمودند: با حضرت امام و خیلی از علما جلسه انس و مطایبه و شوخی داشتیم. خستگی‌های ما در می‌رفت و بعد بهتر مطالعه می‌کردیم. به درس و بحث‌ها بهتر می‌رسیدیم. در مورد یکی از علمای بزرگ ایشان نقل می‌کردند که فلانی آنقدر خوش مشرب و شوخ مزاج بود که گاهی سر نماز به یاد من می‌آمد و ممکن بود نماز من از شدت خنده باطل شود.

یکی از شاگردان آیت الله بهجت می‌گفت: یک موقع سر درس فرمودند: حال مادر یکی از علما در نجف وخیم بود. بچه‌ها نشسته بودند و فکر می‌کردند که چه کنند؟ بعد یکبار مادر فرمود: شما نشستید و دائم نقشه می‌کشید. بلند شوید یک حلوا درست کنید من بخورم تا بتوانم به عزرائیل جان بدهم. جان دادن هم توان می‌خواهد. آقای بهجت از حرف آن خانم خیلی خندیدند.

می‌گویند: کسی به کارش گره افتاده بود. هر کاری می‌کرد کارش درست نمی‌شد. آخر خسته و گرسنه و تشنه به آسیابانی رسید و گفت: من گرسنه و تشنه هستم. فقیر و درمانده هستم. کاری بکن! گفت: من پولی ندارم. می‌خواهی یک مقدار آرد به تو بدهم و برای خودت نانی تهیه کن. گفت: ظرف ندارم. گفت: دامن پیراهنت را بگیر، من یک مقدار برایت آرد می‌ریزم، ببر و نانی تهیه کن. همینطور که پیراهنش را گرفته بود، با خدا هم نجوا می‌کرد که خدایا چنین کن و چنان کن. یک وقت گره پیراهنش باز شد و آردها ریخت. خیلی ناراحت شد. سر بالا کرد و گفت: ای خدا، میلیاردها سال است خدایی می‌کنی، فرق این گره با آن گره را نمی‌دانی! آدم با خدا هم شوخی کند عیبی ندارد.

مزاح کردن را خدا و اولیاء خدا دوست دارند. اما آنچه در مزاح مهم است بحث امروز ما است. هرکاری در اسلام حدود و شرایطی دارد. مثل اینکه می‌گوییم: مهمانی خیلی ثواب دارد. ولی مال مردم را بدزدم و مهمانی بدهم. این درست نیست. اسلام اصلاً با شادی و مزاح مخالف نیست. بلکه آن را جزء ضروریات می‌داند. ولی شرایط و حدودش را باید رعایت کرد.

یکی از مواردی که انسان باید در مزاح مراعات کند این است که زیاده روی در مزاح و شوخی خوب نیست. امام علی(ع) می‌فرماید: «من کثر هزله بطل جده» کسی که زیاد شوخی می‌کند کارهای جدی‌اش هم زیر سؤال می‌رود. بعضی‌ها دائم الشوخی هستند. این خوب نیست. شوخی و مزاح مثل نمک و شکر است. غذای بی‌نمک خیلی بی‌مزه است. غذایی که شکر درونش نباشد خیلی بی‌مزه است. ولی اگر همان را زیاد بریزی نمی‌شود بخوری. زیاده

روی در مزاح خیلی بد است.

روایت متعدد داریم کثرت مزاح بد است. دیگر کسی حرف انسان را باور نمی‌کند. «کثرة المزاح تذهب البهائم» یعنی آبروی انسان می‌رود. «و یوجب الشحناء» شوخی زیادی به چاده خاکی می‌رود، جایی که نباید شوخی کند، شوخی می‌کند و باعث کدورت و دشمنی و عداوت افراد هم می‌شود. اندازه در شوخی را باید نگه داشت. مثل نمک و شکر که به اندازه خوب است.

در مزاح و شوخی خنده‌های بلند نهی شده است. علامت بیهودگی و سبکی و غفلت است. در روایت داریم اگر کسی بلند بخندد، «القهقهة من الشيطان» (کافی/ج2/ص664) خنده بلند خوب نیست. در روایتی در سفینه محدث قمی هست که امام باقر(ع) در مسجد بودند. چند نفر جوان نشسته بودند و بلند بلند می‌خندیدند. امام باقر(ع) فرمودند: کمی مراعات کنید. ادب را رعایت کنید. احتمال نمی‌دهید مرگی پیش روی شما باشد؟ یکی از جوان‌ها گفت: ما کجا و مرگ کجا؟ بگذار خوش باشیم. در مسجد قهقهه می‌خندید. فرمودند: شما سه روز دیگر از دنیا می‌روی. همین هم شد و سه روز دیگر از دنیا رفت. هر چیزی حد و مرزی دارد. انسان باید مکان و شرایط هر چیزی را در نظر بگیرد. یکی از مواردی که شوخی در آن نهی شده است، شوخی است که شوک وارد کردن به دیگران، آزار دیگران را داشته باشد. بعضی هستند به هر شکلی می‌خواهند دیگران را بخندانند ولو با آزار دادن دیگران. مثلاً شخصی را به عنوان مرده و جنازه می‌خواهاند، بعد هرکس می‌آید بگذرد، این مرده یکبار بلند می‌شود. این خیلی شوخی بدی است! شوخی‌های بی‌مزه که باعث ترس دیگران شود، خیلی بد است. حدیث داریم کسی که باعث ترسیدن دیگران شود، خدا هم او را می‌ترساند. کسی را اهانت کنی، خدا تو را ذلیل می‌کند. اینها در روایت بسیار نقل شده است.

شخصی خدمت پیامبر(ص) بود. حضرت جلسه‌ای با افراد داشتند. موقع خداحافظی کفش‌هایش را یادش رفت بردارد. برگشت کفش‌هایش را بردارد، یک نفر کفش‌هایش را برداشت و مخفی کرد. قصد اذیت کردن او را داشت. هرچه گشت کفش‌هایش نبود. بعد شخص اشاره کرد کفش‌هایت اینجا است. همه خندیدند. پیغمبر خدا ناراحت شدند و فرمودند: چرا مؤمنی را می‌ترسانی؟ اینکه شما کاری می‌کنی که به شخص شوک وارد می‌شود، می‌ترسد کار خوبی نیست.

یکی از مواردی که باز نهی شده است. افرادی هستند اهل شوخی نیستند. ظرفیت و جنبه شوخی را ندارند. آدم‌های جدی هستند. اهل شوخی و مطایبه نیستند. چرا شوخی کنیم؟ یکی از اساتید ما نقل می‌کردند، در مراسمی که برای اهل بیت جشن و شادی گرفته بودند، خیلی از علما و بزرگان بودند که شوخی می‌کردند. یک شخصی هم در میان آنها بود که اهل شوخی نبود. در جلسه بعضی افراد حرف‌هایی زدند و متلکی گفتند. ایشان ناراحت شد و گفت: چرا با من این شوخی‌ها را می‌کنید؟ صاحب جلسه یکی از علما بود. فرمود: من به قدری ناراحت شدم و گفتم: با کسی که اهل شوخی نیست، نباید شوخی می‌کردید. گفت: من راضی نمی‌شوم و شما را حلال نمی‌کنم. عالم بزرگوار استاد امام بود و مهمان و صاحبخانه بود. گفت: من تا چند شب از خواب بلند می‌شدم از شدت ناراحتی که چرا با کسی که اهل شوخی نبود، شوخی بی‌جا کردیم و او را ناراحت کردیم؟ گفت: من هدیه‌ای گرفتم و در خانه آن شخص رفتم و از او حلالیت طلبیدم. از آن به بعد شب‌ها راحت خوابیدم.

پیغمبر ما می‌فرمودند: من شوخی می‌کنم ولی نمی‌گویم مگر حرف حق بزنم. قلبی را آزار نمی‌دهم. افراط در شوخی نمی‌کنم. یکی از موارد شوخی لودگی و سبک سری است. مثل اینکه در مجالس روضه اشخاصی را می‌آورند برای اینکه مجلس را گرم کنند. امام صادق فرمود: خدا سه چیز را دوست ندارد. کسی که شب تا صبح خوابیده و روز را هم تا تنگ ظهر می‌خوابد. کسی که سیر غذا می‌خورد. یکی هم چیزی که خنده ندارد. بعضی‌ها هستند الکی می‌خندند. بعضی‌ها که حواسشان پرت است یا مطلب را درست نمی‌گیرند سه بار می‌خندند. یکبار می‌بیند همه خندیدند، این هم الکی می‌خندد. بار دوم می‌پرسد چه گفتند؟ متوجه می‌شود و برای آن می‌خندد. بار سوم می‌خندد که اولین بار بی‌خود خندیده است.

یکی از مواردی که خیلی اهمیت دارد، شوخی با نامحرم است. شوخی با نامحرم خط قرمز است. کسی جنس محرمش است، یا همسرش است، یا مرد با مرد و زن با زن که نامحرم نیستند. ولی با یک زنی که شوهر دارد و نامحرم است. مجرد است ولی نامحرم است. شوخی ممنوع است. خیلی از این شوخی‌ها باعث شده ارتباطات نامشروع شروع شود. اینجا حریم است و باید حرمت نگه داریم. بسیاری به من نوشتند که با یکی از همکاران خانم یا آقا شوخی کردم، کم کم تبدیل به علاقه و محبت شد. من شوهر دارم، او همسر دارد، کار به جای باریک کشیده است. یعنی واقعاً در اسلام خطر جدی است که نهی شده است و حرام است، با نامحرم شوخی نکنید. اینها بستر گناه را فراهم می‌کند. همانطور که گفتند: خلوت با نامحرم حرام است، خلوت سومی شیطان است.

شیطان به حضرت نوح سه نصیحت کرد. می‌خواست گوش ندهد. خدا گفت: الآن حرف حسابی می‌زند، گوش بده. گفت: ای نوح، مواظب باش هیچوقت غضب نکنی. غضب و عصبانیت ریشه همه بدی‌هاست. آدم حالت اعتدالش به هم می‌خورد. یکی هم هیچوقت با نامحرم خلوت نکن. سومی من هستم. در فکرت، اندیشه‌ات، قلبت، ذهنت، رفتارت یک موجی ایجاد می‌کنیم و با نامحرم تماس می‌گیری. یکی هم هیچوقت بین دو نفر حکم نشو. حکمیت کار مشکلی است. همانطوری که خلوت با نامحرم نهی شده است، شوخی با نامحرم هم شدیداً نهی شده است. بسیاری از لغزش‌ها و روابط نامشروع با یک شوخی و یک پیام شروع می‌شود.

روایت داریم ابوبصیر می‌گوید: به خانمی قرآن یاد می‌دادم. یک موقعی در خلوت با او شوخی کردم. خدمت امام صادق آمدم و نشستم، حضرت فرمودند: چرا در هنگام تلاوت قرآن با آن زن شوخی کردی؟ می‌گوید: من آنقدر خجالت کشیدم، دستم را جلوی صورتم گرفتم و سرم را پایین انداختم. امام صادق فرمودند: دیگر سراغ آن خانم نرو! یعنی قرآن را تعطیل کن.

ابو صباح کنعانی آمد در خانه امام صادق (ع) را زد و با کنیزی که آمد در را باز کند، دختر بچه‌ای هم بود، شوخی کرد. شوخی بدی کرد. حضرت از داخل اندرون فرمودند: وارد شو. فرمودند: چرا با این کنیز شوخی کردی؟ گفت: من می‌خواستم ببینم شما متوجه می‌شوی یا نه؟ حضرت ناراحت شدند و فرمودند: اگر بین ما و شما پرده حایل شود، فرق ما با شما چیست؟ شوخی با نامحرم مقدمه گناهان ناهنجاری است. اینجا خط قرمز خداست.

یکی از مواردی که نباید شوخی انجام داد، ملعبه قرار دادن دیگران است. مسخره کردن دیگران، تقلید صدا و رفتار دیگران، یا اینکه در خلقتش ایراد بگیریم. کسی مو ندارد، دماغش بزرگ است. راه رفتنش طور خاصی است. متلک گفتن، ملعبه قرار دادن دیگران

برای شوخی کردن. ما نمی‌توانیم با آبروی افراد بازی کنیم. ما اگر می‌گوییم: با نامحرم ارتباط برقرار نکن. ولی خدا محرم حلال و همسر حلال گذاشته است که تو را اشباع می‌کند. یک دریا آب شور آدم را سیراب نمی‌کند. هزار لیتر آب مسموم برای ما مضر است. دریای شور میلیاردها آب است ولی عطش را از بین نمی‌برد ولی یک لیوان آب سالم و پاک و حلال تشنگی آدم را برطرف می‌کند. یعنی نیاز ما به آن یک لیوان پاک و حلال است. حتماً نباید ما از راه نامشروع و بد به هر خنده‌ای برسیم. راهش باید راه صحیح باشد. این متأسفانه در مملکت ما رایج است که افرادی را دست می‌اندازند یا مسخره می‌کنند. یا متلک می‌گویند. ولو بگویند: راضی هستند. باز هم نباید ملعبه قرار بدهیم. روایت داریم افرادی که دیگران را مسخره می‌کنند روز قیامت خدا هم آنها را مسخره می‌کند. روایت داریم افرادی که دیگران را مسخره می‌کنند، روز قیامت اینها را می‌آورند و می‌گویند: بیایید به بهشت بروید. با شتاب می‌روند دم در بهشت، در بهشت بسته می‌شود. می‌گویند: چه کنیم؟ دهها فرسخ برمی‌گردند. باز می‌گویند: بشتابید درهای بهشت باز شده است. دوباره می‌آیند، درها بسته می‌شود. اهل بهشت می‌خندند. شما که در دنیا مردم یا اهل بهشت را مسخره کردید، «إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (هود/38) یعنی همانطور که شما ما را دست می‌اندازید و مسخره می‌کنید، روز قیامت هم شما را مسخره می‌کنند. ببینید طعم مسخره کردن چقدر بد است.

روایت تندی در ثواب الاعمال است. چند دسته هستند که اینها را جهنم می‌برند. اهل جهنم از عذاب و ناله اینها افسرده می‌شوند. وای به حال جهنمی که از عذاب و آتش و شکنجه بقیه حالش بد می‌شود. کسانی که در دنیا با مسخره کردن و توهین و کلام زشت دیگران را مسخره می‌کنند. از بس عذاب اینها سخت است اهل جهنم ناله می‌کنند. پیامبر خدا فرمود: «أَذَلُّ النَّاسِ مِنْ أَهَانِ النَّاسِ» (منلایحضره‌الفقیه، ج 4، ص 394) یعنی خوارترین افراد کسانی هستند که افراد را اهانت می‌کنند به خاطر اینکه آنها را بخندانند. یا اینکه کسی مؤمنی را خوار کند، خدا او را هم خوار خواهد کرد. خدای متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: به جنگ من خدا آمده کسی که بنده مؤمن مرا اذیت و آزار می‌کند و ملعبه قرار می‌دهد. در روایت داریم اگر کسی نقل قولی می‌کند که عار بر کسی است، یا مروت و جوانمردی او را زیر سؤال ببرد، در روایت داریم خدا می‌فرماید: از ولایت من بیرون برود. تحت ولایت شیطان می‌رود و شیطان هم او را قبول نمی‌کند. در شوخی‌هایمان دل آزرده‌گی ایجاد نکنیم. مثل اینکه من با چپاول ما مردم بخواهم کار خیر بکنم.

در روایت داریم اگر کسی مؤمنی را اذیت و آزار کند، مرا آزرده کرده و کسی که مرا آزرده کند، خدا را آزرده کرده است و کسی که خدا را آزرده کند، لعن خدا و ملائکه و ناس اجمعی با اوست. کسی که دیگران را مورد ملعبه و تمسخر قرار بدهد، تمام فرشته‌ها او را لعن می‌کنند. خدا او را لعن می‌کند. در چهار کتاب آسمانی او را لعن می‌کنند و تمام مردم مؤمنین هم او را لعن می‌کنند. مواظب باشیم شوخی‌های ما گناه و معصیت نباشد. در شوخی دروغ دو نوع داریم. حدیث داریم کسی به ایمان نمی‌رسد مگر اینکه دروغ و شوخی جدی‌اش را ترک کند.

شوخی‌هایی که طرف فکر می‌کند راست می‌گویی، واضح و دروغ نیست، به فتوای تمام فقها حرام است. شوخی که معلوم است طرف خیال بافی می‌کند که کسی را بخندانند. شوخی‌هایی که راست و دروغش معلوم نیست حرام است. شوخی‌هایی که آزرده‌گی باشد، مسخرگی و اهانت باشد، ممنوع است. شوخی‌هایی که مطایبه باشد و خوشمزگی باشد،

ایرادی ندارد.

شریعتی: امروز صفحه 315 قرآن کریم، آیات 52 تا 64 سوره مبارکه طه برای شما تلاوت خواهد شد.

«قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى» (52) «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى» (53) «كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النَّهْيِ» (54) «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (55) «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أْبَى» (56) «قَالَ أَ جِئْتُنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى» (57) «فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنتَ مَكَانًا سُوًى» (58) «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يُخْشِرَ النَّاسُ ضُحَى» (59) «فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى» (60) «قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَ أَوْلِيكُمْ لَا تُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مِنْ أَفْتَرَى» (61) «فَتَنَزَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى» (62) «قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يُزْهِبَا بِطَرِيقِكُمُ الْمُلْثَى» (63) «فَاجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى» (64)

ترجمه: (موسی) گفت: علم آن (احوال) در کتابی نزد پروردگار من است (و) پروردگار من نه (خطا و چیزی را) گم میکند و نه فراموش منماید. خدایی که زمین را برای شما بستر آسایش قرار داد و راههایی را در آن برای شما ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد، پس به واسطه آن، انواع زوجهای گوناگون گیاهان را (از خاک) بیرون آوردیم. (تا هم خودتان از آن بخورید و (هم) چهار پایانتان را (در آن) بچرانید. البته در این (امور) نشانهایی برای خردمندان است. ما شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز مسگردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون مآوریم. و به تحقیق ما تمام آیات و معجزات خویش را به او (فرعون) نشان دادیم، ولی او تکذیب و امتناع کرد. (فرعون) گفت: ای موسی! آیا تو آمدهای تا با سحر خود ما را از منطقه و سرزمینمان بیرون کنی؟! (فرعون ادامه داد) پس ما (هم) حتماً سحری همانند آن (سحر) را برای تو خواهیم آورد. پس (اکنون) بین ما و خودت زمانی قرار بده که از آن تخلف نکنیم (آن هم در) مکانی هموار و با فاصلهای که نسبت به همه یکسان باشد. (موسی) گفت: وعدگاه (ما و) شما، روز زینت (روز عید) و در وقت چاشت (نیمروز) که همه مردم جمع شده باشند. پس فرعون پشت کرد (ومجلس را ترک کرد)، پس (تمام) مکر و حیله خود را جمع کرد، سپس (در روز موعود) باز آمد. موسی به آنان (فرعونیان) گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید، که شما را با عذابی (سخت) هلاک و ریشه کن خواهد کرد و به تحقیق آن کس که (به خدا) دروغ ببندد، ناکام و زیانکار گردد. پس آنان در کارشان به کشمکش پرداختند و نجوی (و نتیجه نزاع خود) را مخفی کردند. (فرعونیان) گفتند: همانا این دو (موسی و هارون) قطعاً جادوگرند (که) میخواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و آیین برتر شما را براندازند. پس (اینک تمام نقشه و) کید خود را گرد آورید، سپس در یک صف (و بطور منظم) حاضر شوید. و به تحقیق امروز پیروزی از آن کسی است که برتری یابد (و سحر او غالب شود)

شریعتی: چه خوب گفت: «وقتی صلوات بر نبی کار خداست \*\*\* بگذار شریک کار خیری باشیم»

حاج آقای فرحزاد: همانطور که اشاره کردید صلوات تخلق به اخلاق خداست. مرحوم دولابی می فرمودند: همه انسانها می توانند در بعضی کارها با خدا شریک شوند. خدا کارش چیست؟ در این آیه مبارکه خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلَّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب/56) خدا و ملائکه کارشان صلوات است. خدا کارش صلوات است، یعنی خدا دائم لطف و رحمتش را بر پیغمبر نازل می‌کند. ملائکه هم درخواست رحمت می‌کنند. خدا می‌فرماید: بپایید با خدا و ملائکه همکار شوید. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلَّمُوا تَسْلِيمًا» اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» خدای مهربان می‌فرماید: شما از این زمین خلق شدید. یعنی بدن ما از این زمین تبدیل به نبات شده، تبدیل به حیوان شده، تبدیل به نطفه و خون شده است. بدن ما از این است. از زمین خلق شدید و دوباره بدن شما به زمین برمی‌گردد و دوباره از این زمین روز قیامت، «وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» یعنی آدمی که از خاک خلق شده، خاکی باشد. متواضع باشد. غرور و تکبر نداشته باشد. بدن ما از خاک است. دوباره هم به خاک برمی‌گردیم. امیرالمؤمنین می‌فرماید: حکمت و فلسفه دو سجده همین است. سجده اول یعنی ما از خاک خلق شدیم. از سجده که بلند می‌شویم یعنی خاک بودیم، زنده شدیم. دوباره که سجده می‌رویم یعنی دوباره می‌میریم، باز که بلند می‌شویم قیامت است که دوباره زنده می‌شویم.

شریعتی: قبل از شنیدن نکات پایانی شاید این سؤال پیش بیاید که اگر بخواهیم کسی را مسخره کنیم، حتی اگر خودش هم اجازه بدهد، مجاز نیستیم او را مسخره کنیم. چرا این اتفاق می‌افتد؟

حاج آقای فرحزاد: حدیثی است که می‌گوید: خدا به مؤمن خیلی چیزها را اجازه داده است. ولی دلیل کردن و خوار کردن خودش را اجازه نداده است. یعنی شما و بنده اعلام کنیم هرکس از ما تقلید کند، ما راضی هستیم. دست ما نیست راضی باشیم یا نباشیم. من می‌توانم انگشتم را ببرم؟ نه، حرام است. به بدنم ضرر می‌زنم. این برای من نیست، برای خداست. خدا به مؤمن خیلی از چیزها را اجازه داده است، ولی اینکه خودش را خوار و ذلیل کن، جایز نیست. اگر هنرمند هم اجازه بدهد بگوید: راضی هستم. باز این مجوز و حلال نیست. شأن یک فرد زیر سؤال می‌رود. البته از آن طرف هم نباید خیلی عبوس و گرفته باشیم. افراد باید یک مقدار هم اهل شوخی و مطایبه باشند.

در روایت داریم یک آقایی مادری داشت، مادرش سیاه چهره بود. اباذر به او گفت: فرزند کسی که مادرت سیاه چهره است. حضرت پیغمبر آنقدر ناراحت شد که فرمود: او را به سیاهی چهره مادرش سرزنش می‌کنی؟ اهانت می‌کنی؟ آنقدر اباذر ناراحت شد که از شدت ناراحتی «قَلَمَ يَزَلْ أَبُو ذَرٍّ يُمَرِّعُ وَجْهَهُ فِي التُّرَابِ وَ رَأْسُهُ حَتَّى رَضِيَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْهُ» (الزهد، ص60) روی خاک افتاد و گفت: اشتباه کردم. نفهمیدم، تا پیغمبر از او راضی شد. با دل شکستن نمی‌شود ثواب کرد. پیغمبر فرمود: اگر کسی دلی را به ناحق بشکنند، اگر همه دنیا را هم در مقابل دل شکستن به او بدهی، کفاره دل شکستن نمی‌شود، و اجر و ثواب هم به تو نمی‌دهند.

شریعتی: السلام علیک یا ابا عبد الله... الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل الطاهیرین.

تخصص

اخلاق و تربیت (taxonomy/term/57/)